

خاطره بازی دهه شصتی با سرهنگ بازنشسته نیروی انتظامی

دزدی که سبزه‌ها را ۱۱ فروردین گره زد!

بروم. من هم لباس شخصی تنم بود که یکدفعه طرف به من اعتراض کرد و گفت تو چکاره‌ای با من حرف می‌زنی؟ با کمی جست‌وجو فهمیدم تمام ساچمه‌های قفل ریخته و طرف دزد است. جلوتر رفتم و گفتم عجب حیاط‌قشنگی، من هم همسایه هستم. حالا که تو گره می‌زنی، من هم گره می‌زنم. طرف شاکي شد و گفت برو حیاط خانه خودت



و گره بزن. برای این که به او نزدیک تر شوم، گفتم یک گل بکنم؟ گفت بکن و زود برو. نگاه که کردم، دیدم شمع‌دان و برخی لوازم خانه را داخل ملحفه ریخته و گره زده است. به هوای چیدن گل نزدیک شدم و در یک لحظه مچش را پیچاندم و گفتم من افسر آگاهی‌ام و دستگیرش کردم.

یک شب هم اوایل دهه ۶۰ بود و با ماشین کلانتری و لباس فرم مشغول کنترل کوچه پس‌کوچه‌ها بودیم که یک آقای بی جلوی مان را گرفت و گفت من اینجا مهمان بودم و ماشینم دیشب روشن نشد. ماشین را گذاشتم و رفتم برای انجام کاری. امشب که برگشتم ماشین را ببرم، دیدم یک آقای بی در آن خوابیده. رفتیم نگاه کردیم، دیدیم یک نفر تخت‌گرفته خوابیده. به شیشه زدیم اما بیدار نشد. در را باز و بیدارش کردیم. دیدیم کلی ضبط ماشین و لوازم جمع کرده است. گفتیم اینها چیست؟ گفت ماشین خودم است. طرف معتاد بود. آمده بود ضبط آن ماشین را باز کند اما ضبط نداشت. چون هوا سرد بود، مواد مصرف کرده و داخل ماشین خوابش برده بود که آقا را با اموال سرقتی دستگیر کردیم.

یک بار هم گشت آگاهی بودم و دزد، ماشین آقای را که به اصفهان مسافرت کرده بود، دزدیده بود. خلاصه، این آقا همراه خانمش برای گذراندن تعطیلات به یک مهمانی در تهران دعوت شده بودند. داشت از کوچه‌ردمی شده که یک دفعه

ماشین‌اش را دید. پلاک ماشین عوض شده بود اما علامت پارکینگ دانشگاه پشت شیشه ماشین نصب شده بود. این آقا سوئیچش را انداخت که در صندوق عقب باز شد اما در طرف راننده چون قفلش عوض شده بود و باز نشد. آن شب جلوی ماشین ما را که آن زمان یک بنز مشکی بود، گرفت و بعد از تعریف ماجرا گفت این ماشین من است و مطمئنم. دستم را روی موتور ماشین گذاشتم و دیدم گرم است. گفتم سارق همین دور و بر است. اگر ما را ببیند، سمت ماشین نمی‌آید. ماشین کلانتری را به جای دورتری بردیم و خودم هم کاپشن پوشیدم تا لباسم مشخص نباشد. بعد با آن آقا دو ساعت و نیم قدم زدیم و منتظر ماندیم. در حال قدم زدن بودیم که ماشین کلانتری آمد و یک موتورسوار ناگهان به ما گفت ایست! دست‌ها بالا. گفتم چه شده؟ من پلیس هستم. مامور هم گفت یکی از همسایه‌ها به کلانتری گفته دو دزد در حال بالا و پایین کردن کوچه هستند. جریان این بود که یک آقای ارتشی بازنشسته، پس از دیدن ما و اسلحه‌ام که زیر پیراهنم بود، با کلانتری تماس گرفته و اعلام کرده بود در این کوچه دو سارق تردد می‌کنند. در حال صحبت کردن با ماموران کلانتری بودیم که آقای خوش و خندان آمد تا همان ماشین مورد نظر ما را روشن کند که متوجه شدیم و تانک‌شست پشت فرمان، دستگیرش کردیم. وقتی او را به اداره بردیم، متوجه شدیم یک سارق حرفه‌ای است و به سرعت ۱۱ ماشین دیگر هم اعتراف کرد. معلوم بود همکاران مان از مدت‌ها پیش دنبال او بودند و تصادفی او را دستگیر کردیم.

چیزی به آغاز سال نو نمانده و در مدتی که بسیاری سرگرم حساب و کتاب سفر نوروزی‌شان هستند، سارقان و ماموران پلیس نیز مشغول برنامه‌ریزی‌اند؛ یکی برای سرقت و دیگری برای دستگیری آنها. در قرن ۲۱ تکنولوژی آنقدر پیشرفت کرده که پلیس به آسانی مچ سارقان را باز می‌کند اما حدود ۴۰ سال پیش که تجهیزات پیشرفته پلیسی چندان وجود نداشت، برقراری امنیت در ایام نوروز، کار آسانی نبود. فرهاد شمس‌آبادی، سرهنگ بازنشسته آگاهی که حدود ۶۰ سال دارد، یکی از آن قدیمی‌هایی است که مچ سارقان زیادی را در تعطیلات نوروزی گرفته است. او در گفت‌وگو با ما از خاطرات خود و نحوه تامین امنیت مردم در نوروز دهه ۶۰ تعریف کرد.

❖ **برگردیم به ایام نوروز سال‌های دهه ۶۰. سارقان اغلب مرتکب چه نوع جرم‌هایی می‌شدند؟**

آن زمان ما بیشتر با سرقت از خانه‌ها و خودروها مواجه بودیم و سارقان لاستیک‌ها و لوازم ماشین را سرقت می‌کردند. خودروهایی که سرقت می‌شد، بیشتر به علت لوازمش بود. الان هم وجود دارد اما به نوعی دیگر. نوع دیگر از جرم‌ها، سرقت از مسافران بود. آن زمان کارت بانکی وجود نداشت و سارقان می‌دانستند مسافران در ساک خود پول نقد دارند. اینها را طعمه می‌کردند تا کیف‌شان را بزنند. سرقت از اتومبیل‌گردشگران هم زیاد بود. گاهی رانندگان، کوپن بنزین را داخل ماشین می‌گذاشتند، چون آن زمان بنزین کوپنی بود. سارقان هم با علم به این موضوع، علاوه بر سرقت خرج سفر راننده، کوپن‌های بنزین را هم سرقت می‌کردند و مسافران به دلیل این موضوع واقعا بیچارگی می‌کشیدند. بعد مسافران به کلانتری می‌آمدند و می‌گفتند کوپن بنزین نداریم که برگردیم. ما هم گاهی اگر سهمیه کوپن داشتیم به آنها می‌دادیم، اگر هم نداشتیم، یک گواهی از پلیس آگاهی می‌دادیم تا به شرکت نفت بروند و از بخش مرتبط، کوپن المثنی بگیرند.

گاهی هم سارقان، شهرهای مسافرپذیر را طعمه می‌کردند. با آنها که صحبت می‌کردم، می‌پرسیدم چطور ردیابی می‌کنید؟ می‌گفتند ما شهرهایی که در تعطیلات مسافرپذیر بودند و بیشتر در آن نقاط پول خرج می‌شد، شناسایی می‌کردیم و پس از رفتن به آنجا و با زدن چادر، قاطی مسافران می‌شدیم و سرقت می‌کردیم. آن موقع، رایانه نبود و ما به بقیه استان‌ها تلکس می‌زدیم و فعالیت سارقان را اطلاع می‌دادیم.

❖ **این جرم‌ها بیشتر در نوروز**

اتفاق می‌افتاد یا در طول سال هم بود؟

اغلب در ایام نوروز رخ می‌داد و در طول سال کمتر بود. آن زمان کارت بانکی و فضای مجازی و... نبود و تعداد جرم‌ها محدودتر بود. ❖ **وقتی مردم به مسافرت نوروزی می‌رفتند، پلیس چه اقداماتی برای تامین امنیت خانه‌ها انجام می‌داد؟**

آن موقع شهربانی سرباز نداشت و اغلب پرسنل کادر بودند. تعداد خانه‌ها هم خیلی کم بود و مثل حالا نبود. برای مراقبت، ما به‌طور مثال حوزه کلانتری را به سه یا چهار قسمت تقسیم می‌کردیم و برای هر قسمت، یک گشت خودرویی، دو، سه موتورسوار و شش، هشت یا ۹ پاس پیاده هم می‌گذاشتیم. مثلاً از کوچه یکم خیابان فلان تا کوچه پنجم در اختیار سروان فلانی بود و از کوچه پنجم هم در اختیار یک فرد دیگر و همین‌طور ادامه داشت. مجهز به سوت، بیسیم و اسلحه هم بودند.

برای موتورسواری که متعلق به آن حوزه بود هم تعیین کرده بودیم که این پنج پاس پیاده با شمای موتورسوار در تماس هستند. هر سه موتورسوار و هفت، هشت پاس پیاده هم یک واحد گشتی محسوب می‌شدند. بعد اینها، یک تعرفه کاغذی در جیب‌شان

بود که در مراحل بعدی استفاده می‌شد. خودروی گشت که ساعت ۸ صبح شیفتش شروع می‌شد، سراغ کوچه‌های اول، دوم، سوم، چهارم و... می‌رفت و هرجا پاس می‌دید، یک امضای زد که سرکار فلانی ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه ملاحظه شد. بقیه کوچه‌ها هم همین‌طور بود و پاس‌های پیاده کنترل می‌شدند. اگر هم می‌دید که پستی حواش نیست، این موضوع را در تعرفه می‌نوشت. شیفت که تمام می‌شد، تعرفه ابتدا به سرتیم که رئیس پاسگاه بود، تحویل داده می‌شد و بعد در اختیار رئیس کلانتری قرار می‌گرفت. نتیجه این می‌شد که مثلاً در ۲۴ ساعت گذشته، ۳۶ پاس پیاده داشتیم و این تعداد گشتی و تشویقی. اگر هم ترک‌پستی بود، تنبیه هم لحاظ می‌شد. اگر آن شب، من شب تا صبح شیفت بودم، ساعت ۵ صبح، گزارش‌هایی از ساعت ۸ صبح دیروز را تا ساعت ۷ صبح آماده می‌کردم و رئیس آن را کنترل می‌کرد.

❖ **درست است که برخی ماموران پلیس تبدیل به یکی از معتمدان محل می‌شدند؟**

بله. مثلاً زمانی که با درجه ستوان دومی به کلانتری رفته بودم، آنجا ماموری بود که ۲۲ سال در آن حوزه حضور داشت و از این ۲۲ سال، ۱۸ سال به عنوان پاس پیاده محله فعالیت می‌کرد. تمام



محل او را می‌شناختند و مشکلات مردم را حل می‌کرد اما الان در یک کوچه ۱۰ آپارتمان وجود دارد که هر کدام ۲۰ واحد است و کنترل آن مدلی امکان‌پذیر نیست.

❖ **از خاطرات نوروزی‌تان بگویید که منجر به دستگیری سارق شد.** سال ۶۷، یک روز گشت آگاهی بودم و برای گشت‌زنی به منطقه غرب تهران رفتم. خانه‌ای بایک حیاط بزرگ چمن‌کاری شده وجود داشت که بسیار سرسبز بود. صاحب‌خانه هم یک چراغ را روشن گذاشته بود تا دزد نزنند. در سه شبی که گشت می‌زدیم، فهمیدیم کسی در خانه نیست و دزد هم این را متوجه می‌شود. داشتیم رد می‌شدیم که دیدم لای در همان خانه باز است. نگاه که کردم، دیدم یک نفر در حیاط است و کیسه‌ای هم کنارش است. پرسیدم شما ساکن این خانه هستید؟ طرف هول شد و کیسه‌ها را انداخت و رفت داخل علف‌ها. دوباره پرسیدم شما ساکن این خانه‌ای؟ گفت نه آمده‌ام سبزه گره بزنم. گفتم امروز یازدهم عید است، سبزه را سیزدهم گره می‌زنند. گفت تصمیم گرفتم دوروز دتر به پیشواز

توصیه‌ام به مردم این است که تا جای ممکن از نگهداری وجه نقد، طلا و اموال ارزشمند در خانه خودداری کنند. برخی ممکن است اموالشان را در جعبه کفش، فریزر، لوستر و بالش پنهان کنند اما سارقان تمام اینها را می‌دانند. هر فکری که مردم می‌کنند، مجرم هم خبر دارد

تندرست